

۱۹۱۷
۱۱

هو
الغیلا

Checked
1987

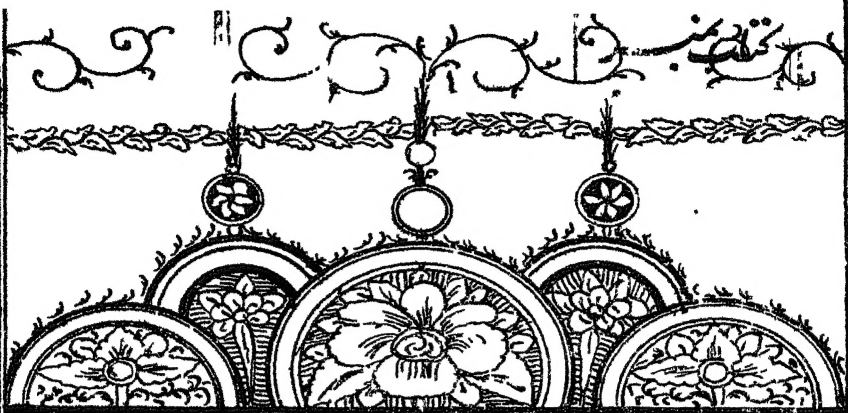
ستایش صدرا
عظمت

وبدست انجمن و ستودا کرم نواب محمد
مظفر الدین خان رفعت جنک شیر
الدوله عهد تو الملت اعظم الامام امیر
اکبر آسمان جاء بهای مرشد ادا انعام
سرکار عالی دایم اقله وزا واجلان

من قال الحق احمى الله

فان
یتم
لشرا





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آسمان چاہے تمکین راجیان کرد آسمان
 ہرچہ یعنی از نقایب زبان بر روی کا
 بر زمینیں آسمان کی آسمانی بودہ
 آسمان جاہ و عزت آفتاب شمع و عقل
 آسمان کرید وہی حیر خیزا کر شدش
 آسمان را بہت در شمس و این را بہت شمس

فخر ارمان را ہویدا این را بن کرد آسمان
 جملہ را کوینہ مردم کا این و ان کرد آسمان
 حالیا ایجاب و دیگر آسمان کرد آسمان
 عرش قدر ہی کش ہی صد جہاں کرد آسمان
 این زمینیں آسمان را کما مران کرد آسمان
 شمس از روز ازل زمین خاندان کرد آسمان

آسمانی ساخت او را که همین بخویشد
 از خل دربان نمودن جای یک هندو
 شمس نام بر نمود و شتر را یک خطیب
 ز عطار و ساحت در دربار و با شتر
 چون قمره مری جمله ماتحت را
 رئیسیم که در پیش این آسمان بلیکن
 حصن مباحی حصین سو حصانی زمین
 قهر او از جبر اعدایش کی سوط عذاب
 مهر و قهرش را چون بخیم در میزان عقل
 ما و او هم سن و از عهد قدیم عارفان

در یک از صد بازوایش نهان کرد آسمان
 و پنجهش مریخ را یک قهرمان کرد آسمان
 از برای ذکر اسمش خطبه خوان کرد آسمان
 زهره را خیا کر از ارشکران کرد آسمان
 ضمن ایش با قبران جاودان کرد آسمان
 که برای ما کنون حصن عیان کرد آسمان
 قلعه آهن برای دوستان کرد آسمان
 هر طرف همچون بلای ناگهان کرد آسمان
 محرومی را غالب اندر انزان کرد آسمان
 حق که بدرد که ویرا قدر زن کرد آسمان

قدردان جملہ خویش و تبار و داعیان
 قصہ را کر نما کیں است در دیو روزگار
 دُشمن صغرا ہی چون دُشمن کبر و حجاب
 کرد ذات الکرسی اور آیت الکرسی حفظ
 کر چه خود کن کین پادشاهی بود کیا
 منتخب فرمود از کل امیرانش حنفی
 می نہ پنی اکملہ اور از تمام ادبیا
 ہر چہ اول کر کرد ادب کیا این ایک کار
 در شرح این دو برا ز جملہ اہوار کو
 ایران قدر با پست ز پیش از وزیر

کرد عایش رتبہ فرق فرقدان کردستان
 پیش بندش ہر زن کشکولسان کردستان
 بر جان دشمنش شیرایان کرد آسمان
 حفظ وی تنہا ہمارا حفظ جان کردستان
 با وزارت سلطنت اتوا مان کردستان
 زانکہ اور پیش از اینہا امتحان کردستان
 کار پرداز نظام و کار دان کردستان
 ہر مرد مخلصین و داعیان کردستان
 فخر و ران کرد و از وی امتنان کردستان
 مشہور از با خستہ تا فواران کردستان

الحق اصفجاه را دنیا به شخص آمد وزیر
 گاه باشد که تقاضای کواکب بکعمل
 این وزارت کرچه نشان عالی نشان نیست
 تا که او را هم کنی در سلک هر کاران خویش
 حالیا چون کار دولت بسته برقرار است
 جمله احکام تو را چون خون بشیران روان
 باش تا برسد عنت بهانی به چو قطب
 هر چه خواهی وفق خاطر خواه تو کرد و سپهر
 از برای ارتقایت بر مساء اعتلا
 خوش بگره پستی اصفجاه را صحرای غنیمت

این پستی را نگر به چنان کرد و سما
 وفق خاطر در تعالی بی زیان کرد و سما
 لیکن این خدمت تو را چون چاکران کرد و سما
 این وزارت را به شخصت اقرار کرد و سما
 پیش و پست فتح و نصر ترا دوان کرد و سما
 بهر حکامت ز احکامت روان کرد و سما
 بی تر لرزل بی تحول کت چنان کرد و سما
 بخوشتن را بهر غنمت فیلبان کرد و سما
 سعد و اقبال و ظفر را زردبان کرد و سما
 لیک با اصفجهت پین هم معنان کرد و سما

هم حسانی در قطار هم شاهست و وزیر
چاکرانت را رسد درگاه حرم اندر
زانکه در دارا امانت شهرماری را قدیم
ای بشیرالدوله میری کا سما نجا خطای
آسمان کرد و بکامت هر زمان در مرام
البشاره البشاره کا اعتلایت در جهان
کرداری بر مجسم و در چپه قطعی کرام
بسکه وسعت مست در نطع تو هر دو بجا
میهمانان تو انا کا نشان کردد فلک
هست شهرش صوبه کهن برایت متین

در نه بھراو تو را از چاکران کرد آسمان
اینکه کویم هر یکی را قهرمان کرد آسمان
صدیت بخشاین کران تا آن کران کرد آسمان
با حضورت خویش را همه آسمان کرد آسمان
خویش را بھرت کی زو کران کرد آسمان
مشتر در فرغین انس و جان کرد آسمان
جمله انیسار ابرایت بندہ سان کرد آسمان
خویش را بر خوان تو گیت یمان کرد آسمان
بھر صلاح شئون خود میزبان کرد آسمان
را توفیق فائق تو را بھر کران کرد آسمان

خیرخواهی حضور اقدس علی ز تو
 این وزارت را بهند و سلمان دادند
 چه تو چون لایق ندید این منصب برفت
 باز این منصب توئی تو من نصب جان تو
 شمس بود و از بد میزین بر چو تو با بد و است
 بنده را در دج تو خاقانی این عصر است
 می گویم در عدالت بر عدالت کس نشد
 شمس فضل و عدل و نبیل و عدل و نسل تو
 بیت شمس امروز باز از خودت و نیت
 شمس اقبال تو را بر سر تعامی رو چرخ

آنچنان آمد که کوئی از کسان کردستان
 هر دو را بجز وزارت امتحان کردستان
 خلق و اموال چون قید اتمان کردستان
 شخص جاهت را از اول نکته دان کردستان
 فی برای هر کسی شش سر کران کردستان
 حیدر آباد و کهن را بشیران کردستان
 لیک میگویم و م نوشیران کردستان
 جهان ابقروان قیودان کردستان
 ملکین بیت دست و نیت جهان کردستان
 وان شماعی خطا نیت جهان کردستان

ملک آصفجاه آمد پیر کرد و هم تو
 بر رعایایش ترختم کرد تا شخصت
 بسکه شیرین است بیج تو قلم فی نکر است
 من نه قنادم ولی قند مکرر در کلام
 هرکیای را زینک معدن برویاند
 چون کس نه دست دهد در وقت حیرت
 من کیم در آسمان فضل فردی بی
 چون کنم جاعر شمه منبر بکر حسدات
 اطلس صخر خم برای عطفت دایجان
 چونکه لایق دید شاست را برایت از ان

سخت او را برکت داد از سر جوان کرد
 ملک ویرا عدل تو به از جهان کرد
 یاکه شکر ریزیم اندر بنان کرد آسمان
 از مدحیت پقیاس و سپمان کرد آسمان
 از شکر این صفی را شکرستان کرد آسمان
 از تر یا بر شایم پشه ران کرد آسمان
 که ز عرشم کرسی کوهر نشان کرد آسمان
 پنی از بهرم عصا از گهشان کرد آسمان
 یابی انکه که مرا توصیف دان کرد آسمان
 چون منی را مدح داد و صاخون کرد آسمان

بهر تحریر بدیعت از کراس نه رواق
مادح و دغنی اصحاب تورامردان نمود
آری آری این صفت باشد هر ^{ست} ^{تور} ^{من} ^ن
شکر کن کار روز در این عهد بایک ^{خلق} ^ن
هست سلام از قول شوکت ز غم ^{ست} ^ن کلاک
هر چه مضمون نو و الفاظ چیت ^ن ^ن شحر نغز
ین قصیده آسمان آسمان را ^ن ^ن پین کج
من هم از یوسف خزان مداح ^ن ^ن اوصاف
نو نو نظم مرا بابتد اشعسا ^ن ^ن غیر
بر خلق خلق کلام را ^ن ^ن شکسته نمود

خوشتین را اگر کوکب ز قشای ^ن ^ن کرد
و دشمنانت است شماره ^ن ^ن در زبان کرد
و دشمنانت را چشم دیده ^ن ^ن قلوبان کرد
همچو ذات انبیا شخصت ^ن ^ن شبان کرد
که تو را دستور رفیه آمان ^ن ^ن کرد
هست آنها را بشانته ^ن ^ن با خندان کرد
در بحر شعرم کمر آسمان ^ن ^ن کرد
رشته نظم کلاف ^ن ^ن ریسمان کرد
بهر کردن بند خود عقد ^ن ^ن جمان کرد
لیقه را خوش جوهر از ^ن ^ن ضمیران کرد

از رخ و فرزین پیل و شاه بید و ^{عقل}
 شاه اینج سوسی تو بنمود و فرزان
 حالیا آبا حقیرت داد تنظیم محام
 معنی در آن وقت و از فرزند خویش
 آسمان و ابرو باران باران خود
 از چو تامل و رالت بابت آمد در ^{بدست}
 بونله و با عیال می باب و بر زمین شود
 آسمان را و در این طبع بود نوشت
 بجز را بد و در دست آید این نیز ^{نشد}
 که صفت این بر خیز از هر تر افتخار

تا بر این نطع جهان کلامان کرد ^{سین}
 با کتافت داد و پلست او دان کرد ^{سین}
 هم بطوحت خوشیتن را بنده با کرد ^{سین}
 اینچنان کن کت بدوران اینچنان کرد ^{سین}
 کاسمانی و تورانی با و دان کرد ^{سین}
 که قد میت در سخا کو هر نشان کرد ^{سین}
 ما توان ککلت تو با تا ب تو ان کرد ^{سین}
 و اندر او افتاده قرص زعفران کرد ^{سین}
 این خلف را منخر این دو دان کرد ^{سین}
 ذات پاکت را وزیر مهران کرد ^{سین}

کلاک طوبی را بهندوستان بر مخرج
 تا رطب چند نخل و صفت تو با نوت فضل
 تا با نداد و با صد از اقبال بالتضا
 تا عموم و تا خصوص مطلق و من و هست
 ز می که اقبال تو را یابند کز ترف ضحی
 بهش بهر حضرت محبوب علی شه بهم و غیر
 داعی شاه هم که کرد آسمان بر خوا
 از دعایم شاه با عمر در از نوبت سان
 دوستان و دشمنان را همی نفی و
 پس بنجاشو و کن از مازان را دور
 زن بچشم دشمنانم تیرازم شخصیت

طوطی شکر شکن شیرین بان کرد سمن
 همچو من بلبل کی رطب اللسان کرد سمن
 از تاین شبنمی زینان سپان کرد سمن
 تا که زین اربع نسب فرق بنان کرد سمن
 از سوره عرش اعظم سایان کرد سمن
 تا که کویم شاه را صاحبقران کرد سمن
 چون مرا بر آسمان هم حکم ان کرد سمن
 خویش ابهرش کی از دوستان کرد سمن
 از جنابت می سود و زیان کرد سمن
 از آنکه در مخرج تو احوط لب لسان کرد سمن
 عین اعدا را برایت ماران کرد سمن

هُوَ

مِنْ

الدَّاعِي لِدَاوُدَ

الدَّوْلَةِ الْأَصْفِيَّةِ دَامَتْ
بِمَنْ خَالِقِ الْبَرِيَّةِ وَالسَّائِعِ الْخَيْرِ
الْأَعْظَمِ فِي رِياسَةِ الْعَالَمِ

السَّادَاتِ وَالْعُلَمَاءِ

عَلَيْهِمْ

الْوَ

الْحُكْمُ الْمَوْشَى
سَوِي الشُّرْ

١٣٠٤

